

بررسی و نقد کتاب تاریخ سیاسی اسلام رسول جعفریان

حسام‌الدین خلعتبری*

عضو هیئت علمی گروه معارف اسلامی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران

محمد ادیبی‌مهر**

عضو هیئت علمی گروه معارف اسلامی، دانشگاه تهران، تهران

محمدحسین خوانین‌زاده***

عضو هیئت علمی گروه معارف اسلامی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران

مهرعلی لطفی****

عضو هیئت علمی گروه معارف اسلامی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران

(تاریخ دریافت: ۸۹/۰۹/۱۶، تاریخ تصویب: ۸۹/۱۰/۲۰)

چکیده

این جستار برآن است تا نگرشی همراه با تأمل در کتاب تاریخ سیاسی اسلام (سیره رسول خدا) داشته باشد، هدف عمده آن است که نویسنده محترم توجه‌ای مضاعف به کتاب‌های گرانسنگ خود بنماید تا در این رهگذر، ساحت آنها را از اشتباهات محتوایی، ادبی و ویرایشی پاک نماید، نیز سنت نقد و بررسی جهت اصلاح و تولید دانش رواج بیشتری یابد.

در این نوشتار بررسی محتوایی که حاوی وجود تناقض در نقل مباحث تاریخی، کوتاهی در طرح برخی مباحث ضروری و بحث‌برانگیز تاریخ اسلام و ... ؛ بررسی روشی که موارد اعتماد به احادیث منقول

*. E-mail: khalatbari_l@yahoo.com

** . E-mail: madiby@ut.ac.ir

***. E-mail: khavaninzadeh@atu.ac.ir

****. E-mail: info@lotfiatu.ir

از اهل سنت در فرازهای مهم تاریخ اسلام و...؛ تامل ادبی و واژه‌شناسی نیز تامل ویرایشی که بیشترین اشکال در کتاب حاضر از این جهت می‌باشد، زیرا مشکلات ویرایشی به صدها مورد می‌رسد و در بسیاری از موارد کتاب مزبور نیازمند ویرایش کلی بوده که در این تحقیق ضمن بیان قاعده‌هایی از قوانین نگارش با بیان نمونه‌هایی اکتفا می‌شود.

ادعا نیست که در این راه بر صواب باشیم، ولی با توجه به نیت تأمل کنندگان، ان شاء الله به ثواب نزدیک باشیم.

کلیدواژه‌ها: سیره رسول خدا، نقد محتوایی، نقد روشی، نقد ادبی.

مقدمه

سپاس و ستایش معبودی را سزد که آدمی را با شرافت جان کرامت داد و خرد را به چراغ‌های ملکوتی تابناک گردانید تا در پرتو تعلیم الهی از تاریخ پندگیرد و شناسای نیک و بد گردد.

باری؛ کتاب وزین «سیره رسول خدا(ص)»، دستاورد عالم مدقق و مورخ نام آشنا، جناب آقای رسول جعفریان، بسی قابل استفاده و مملو از افاده و افاضه حقایق و مطالب تلخ و شیرین تاریخی است. این مجموعه از سعی و تلاش بی‌دریغ مصنف گرامی حکایت دارد و دیدگان همه را به افق آینده شکوفاتر ایشان رهنمون می‌سازد. از همین رو قابلیت نقد و بررسی و اهداء نقص‌های کوچک و بزرگ آن به ایشان را حائز است که فرموده‌اند: «المؤمن مرآة المؤمن»^۱ (مجلسی، ۱۴۰۳ ق: ج ۷۴، ۲۳۳) و «أَحَبُّ إِخْوَانِي مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي»^۲ (الحرانی، بی تا، ۳۶۹) و «ثُمَّ لِيَكُنْ آثَرُهُمْ عِنْدَكَ أَقْوَلُهُمْ بِمَرِّ الْحَقِّ لَكَ»^۳ (جعفری، ۱۳۷۹ ش: ۱۹) و...؛ از این رو در این اندک مقال پر قیل و قال، صادقانه به نقد و نظر پرداخته‌ایم و امید که راه صواب و ثواب پیموده باشیم. البته این همه لغزش و خطا از این کتاب پرمغز و معناکه در مرآ و منظر اهل نظر قرار داشته و حاصل زحمات فراوانی است، انتظار نمی‌رفت. در این کتاب، از صدها غلط چاپی که بگذریم با دهها اشتباه در زمینه‌های مختلف مواجه می‌شویم که غالب این موارد با صرف وقت بسیار، دقیقاً مشخص شده است، هر چند استاد مصنف در مقدمه کتاب خود بیان می‌کند که «صبغة تحلیل، بر تاریخ نگاری غلبه دارد» ولی به نظر می‌رسد مسئله تتبع بر تحلیل حوادث تقدم یافته باشد و محقق محترم در بسیاری از اوقات به نقل اقوال متعدد پرداخته، جهتی را بر جهت دیگر ترجیح نداده است و خواننده را در بین اقوال متعارض رها ساخته‌است. در عین حال مقاطع دوره‌های مهم تاریخ اسلام به نحو مطلوبی مورد توجه قرار نگرفته است.

به هر حال تأمل حاضر چهار محور ذیل را دربرمی‌گیرد:

الف) محتوایی؛

(ب) روشی؛

(ج) ادبی و واژه‌شناسی؛

(د) ویرایشی.

امید است این تلاش که با نیت صادقانه و خالصانه همراه است، ضمن رساندن افاده لازم به مؤلف محترم، مورد توجه اهل فکر و اندیشه قرار گیرد و آنان نیز ما را از ارشادهای مشفقانه خویش بی‌نصیب نگذارند.

الف) نقد محتوایی

۱. وجود تناقض در نقل مباحث تاریخی

مؤلف محترم در دو قسمت جداگانه از کتاب و براساس گزارش‌های تاریخی خویش، دچار تناقض آشکار گشته است. وی در مورد اجرای حکم قصاص برای اولین بار در تاریخ اسلام، یکبار وقوع آن را به جریان محاصره طائف نسبت می‌دهد که این واقعه در سال هشتم هجری و پس از حادثه عظیم فتح مکه و ماجرای حنین رخ داده است. این در حالی است که ایشان قبل از این، اجرای حکم مزبور را پس از سپری شدن غزوه احد در سال سوم هجری در مدینه دانسته بود. اکنون هر دو قسمت را براساس همین کتاب، منعکس می‌نماییم: وی در بحث مربوط به محاصره طائف می‌نویسد:

«... در طی محاصره طائف، چند حادثه قابل ذکر وجود دارد؛ از جمله آن که اولین بار، حکم قصاص در آن جابه اجرا درآمد. مردی از بنی لیث، شخصی از هذیل را بعمد کشته بود و رسول خدا (ص)، حکم قصاص را اجرا کرد»^۴ (جعفریان، ۱۳۸۰ ش: ۶۴۱).

این درحالی است که ایشان در بررسی تبعات جنگ عبرت‌انگیز احد و سرشماری شهدای آن نوشته بودند:

«... آمار شهدا بالغ بر هفتاد و چهار نفر بود. چهره‌های برجسته‌ای از سپاه اسلام از مهاجر و انصار، میان شهدا بودند که از جمله آنها

حمزه و مصعب‌بن‌عمیر بودند. از طایفه بنی‌عبد‌اشهل که مساکن آنان در نزدیکی احد بود، تعداد دوازده نفر به شهادت رسیدند. ... از جمله شهدا، مجذّر بن زیاد بود که به دست حارث‌بن‌سوید که او نیز از مسلمانان بود، به شهادت رسید. داستان از این قرار بود که در طی جنگ‌های اوس و خزرج در جاهلیت، مجذّر، سوید‌بن‌صامت را که در جایی خلوت یافته بود، به قتل رساند. بعدها حارث فرزند سوید و مجذّر هر دو مسلمان شدند اما حارث در پی انتقام خون پدر خود بود؛ او در بدر نتوانست چنین کند تا آن که در احد، از فرصت پیش آمده که پراکندگی مسلمانان بود استفاده کرده، مجذّر بن زیاد را گردن زد. به نقل واقدی، چند روز پس از احد، رسول خدا (ص) از طریق جبرئیل (ع) از این واقعه خبر دار شد؛ آن‌گاه به‌طور ناگهانی در هوای بسیار گرم، عازم قبا شد. رسول خدا (ص) معمولاً شنبه و دوشنبه، به قبا رفته و در مسجد قبا نماز می‌گزارد. اهل قبا از آمدن بی‌موقع آن حضرت متوجه رخداد ناگواری شدند. رسول خدا (ص) عویم بن ساعده را صدا کرد و فرمود: حارث بن سوید را نزدیک در مسجد بیر و گردن بزن. حارث به زحمت خود را به رسول خدا (ص) رساند و اظهار ندامت کرده و گفت: حقیقتاً مسلمان است، اما هوای نفس بر او غلبه کرده است؛ اکنون دینه او را می‌دهد، برده‌ای را آزاد می‌کند، دو ماه پیاپی روزه می‌گیرد و شصت فقیر را اطعام می‌کند. رسول خدا (ص) فرمود: عویم، گردنش را بزن. این واقعه برای همه مسلمانان درس آموزنده‌ای بود؛ آنان می‌بایست جاهلیت را فراموش می‌کردند. رسول خدا (ص) نیز با این اقدام نشان داد که حاضر نیست در برابر چنین تخلفی و حتی در برابر عجز و ناله و توبه مجرم، از اجرای حکم خدا تخلف کند»^۵ (همان: ۵۲۰ و ۵۲۱).

۲. قصور در طرح برخی مباحث ضروری در تاریخ اسلام

۲-۱. فقدان بحث از «دین پیامبر اسلام (ص) قبل از بعثت»

در فصل دوم کتاب «سیره رسول خدا (ص)» ما شاهد عنوان «دین و دینداری مردم در جاهلیت» هستیم که ذیل آن به موضوعاتی چون «پیشینه دین و دینداری در جزیره العرب»، «دین ابراهیم (ع)»، «درباره حنیفیت»، «شرک و ابعاد آن در جزیره العرب»، «کعبه، دین و معاش مردم» و برخی موضوعات دیگر پرداخته شده است و همچنین در صفحه (۱۸۸) در مورد دین اجداد پیامبر (ص) - جناب عبدالمطلب (ع) و جناب کعب بن لوی بن غالب - و سنت‌هایی که آن بزرگواران احیا نموده‌اند و قرآن مجید نیز بر آن صحه گذارده، مطالبی نقل شده است ولی علی رغم انتظار از دین پیامبر (ص) در قبل از بعثت، سخنی به میان نیامده است در حالی که این موضوع، سخت مورد سؤال نسل جوان بوده و علمای بزرگ شیعه در مورد آن بحث‌های علمی ارزنده‌ای نموده‌اند و یکی از مباحث مهمی که باید در این مقام به آن پرداخته می‌شد، همین بحث بود، چون اگر بپذیریم که پیامبر (ص) قبل از بعثت نمی‌توانسته است به اسلام عمل کند و از سوی دیگر جامعه آن عصر شرک‌آلود بوده است، این سؤال مطرح می‌شود که حضرتش (ص) تا چهل سالگی (هنگام بعثت) از چه آیینی پیروی می‌کرده‌است؟ آیا به بقایای اندک دین حنیف اکتفا نموده، یا از دستورات ادیانی چون یهود و مسیحیت فرمان می‌برده‌است؟ و اساساً با توجه به کاستیها و تحریفهایی که در این موارد وجود داشته چگونه نبی اکرم (ص) توانسته است، سیر تکاملی خود را طی کند؟ مگر تکامل انسان بدون یک برنامه کامل و منظم و مرتب آسمانی امکان پذیر است تا بگوییم با همان دستورات اندک باقی‌مانده از ادیان سابق و یا دستورات تحریف شده، وی به اعلی درجه کمال نایل گردیده و ظرف وجودش آماده تلقی وحی گردیده است؟ بی‌گمان پاسخ این پرسش منفی است.

علمای بزرگ و نامدار شیعه همچون شیخ طوسی، میرزای قمی و علامه مجلسی (اعلی الله مقامهم) معتقدند آن حضرت قبل از بعثت پیرو ادیان پیامبران پیش از خود نبوده و در عین حال موحد بوده‌است. از نظر شیخ طوسی و علامه مجلسی

(اعلی الله مقامهما الشریف) آن حضرت از مناسک و احکام خاصی که از سوی خداوند متعال به وی الهام می شده، پیروی می کرده است.
شیخ طوسی (اعلی الله مقامه) در عده الاصول می نویسد:

«پیغمبر نه قبل از نبوت و نه بعد از آن پیرو دین پیغمبران پیش از خود نبوده، هر عملی که انجام می داده مطابق شریعت خاص خود بوده است و علمای شیعه می گویند قبل از بعثت امور خاصی به آن حضرت وحی می شد.» (شیخ طوسی، بی تا: ج ۲، ص ۵۹۰).

میرزای قمی (قدس سره) می فرماید:

«حق آن است که پیغمبر قبل از بعثت عمل به احکام شرع می نمود، ولی نه به دین پیغمبران پیش از خود، زیرا ما آن حضرت را از همه انبیاء برتر می دانیم. اگر او پیرو دین قبل خود بود، می باید مفضل بر فاضل مقدم گردد و آن هم از نظر عقلی درست نیست.» (دوانی، ۱۳۷۴ ش: ۶۸).

علامه مجلسی نیز بر عدم پیروی نبی اکرم (ص) از شرایع پیش از اسلام تأکید کرده، اعتقاد دارد که آن حضرت از سوی فرشته‌ای به نام روح القدس دستورات عبادی خویش را می گرفت (مجلسی، ۱۴۰۳ ق: ج ۱۸، ۲۷۷).
گرچه مؤلف محترم در مقدمه کتاب ارزنده خویش فرموده‌اند:

«آنچه در تألیف کتاب حاضر به خوبی روشن است، غلبه تحلیل بر تاریخنگاری است. دلیل عمده این امر، مراعات حال کسانی بوده که اغلب با فهرست حوادث سیره پیامبر (ص) آشنایی داشته و نیازی به تکرار رخدادها ندارند»^۷ (همان: مقدمه).

ولی پیداست که مسئله «دین پیامبر (ص) قبل از بعثت نه جزء رخدادهاست و نه صرف یک رخداد تاریخی‌ای که بسیار نقل گردیده است، بلکه یک بحث تاریخی اعتقادی مهمی است که میان علمای شیعه و سنی در این باره اختلاف

نظریه‌هایی وجود داشته^۸ و پرداختن به آن در عصر حاضر که سخن از وحدت گوهر دین و حقانیت همه ادیان در زمان واحد و مباحث مبهم دیگری به میان آمده، ضرور می‌نماید.

۲-۲. قصور در نقل و نقد و بررسی مسئله معراج

علی‌رغم اهتمام مؤلف محترم در نقل اشارت‌های تاریخی آیات قرآن مجید که نگاه تازه‌ای به خوانندگان ارائه می‌کند (همان، از ۲۸۴ به بعد)، در نقل و بررسی ماجرای معراج پیامبر (ص) و سیر شبانه‌اش از مکه به مسجدالاقصی و از آنجا به آسمان‌ها تا آسمان هفتم، قصور جدی مشاهده می‌شود، در حالی که نخستین آیه‌ی سوره‌ی اسراء به همین مسئله اشاره دارد.

محقق محترم در این مورد بدون طرح اصل ماجرا و بررسی اختلافات موجود در چگونگی اسراء معراج به سرعت از مطلب گذر کرده است، (همان: ص ۲۸۶) و حال آن که بسیاری از مفسران و سیره نویسان، به نحو شایسته‌ای از آن بحث کرده‌اند. زیرا این حادثه معجزه‌ای از معجزات نبی اکرم (ص) به حساب آمده و اتمام حجتی برای کفار می‌باشد؛ به علاوه دستاورد معنوی معراج برای رسول خدا (ص) بسیار در خورتأمل و توجه است. از این رو مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان ذیل آیه‌ی مزبور (طبرسی، ۱۴۲۰ ق: ذیل آیه). و نیز در کتاب اعلام‌الوری به این مطلب پرداخته است. (طبرسی، ۱۴۱۷ ق: ج ۱، ۱۲۴ - ۱۲۵).

مسئله معراج از چند جهت جای بحث و بررسی دارد:

جهت نخست، مبدأ اسراء است، علی‌رغم آنکه آیه‌ی مذکور با صراحت، مسجدالحرام را مبدأ سیر اعلام می‌کند، برخی شعب ابی‌طالب (ابن‌سعد، ۱۴۱۸ ق: ج ۱، ۱۶۶)، برخی دیگر خانه عایشه (صادقی، ۱۴۰۵ ق: ج ۱۵، ۱۶) و گروه سوم منزل ام‌هانی (طبرسی، ۱۴۱۷ ق: ج ۱۵، ۱۶) را مبدأ سیر اعلام کرده‌اند.

جهت دیگر مربوط به زمان معراج است. در این جهت نیز اتفاق نظری وجود ندارد. طبرسی به خلاف ابن‌هشام، زمان آن را پیش از ورود جناب ابوطالب به شعب می‌داند.

دفعات معراج جهت سومی است که مورد اختلاف بوده و می‌طلبد که روی آن تمرکز جدی صورت گیرد. با توضیحات فوق به روشنی پیداست که مسئله معراج و تأثیر آن بر جامعه نیازمند موشکافی و نقد مورخان است و متأسفانه در کتاب مورد نظر نه تنها به نقد آن پرداخته نشده که از نقل کامل جزئیات آن نیز غفلت شده است.

۲-۳. کوتاهی در ادای حق واقعه غدير مهم و تاریخی غدیر خم

یکی از اشکالات عمده این کتاب که بجدت تأسفبرانگیز است، کم‌توجهی به واقعه تاریخی بسیار مهم و عظیم غدیر است. این واقعه که در آن پیامبر (ص)، امام علی (ع) را در حضور جمع کثیری از مسلمانان به جانشینی خود برگزید، از اسناد مهم تاریخی خلافت بلافاصله آن امام همام محسوب می‌شود. مؤلف محترم این واقعه را با اختصار و بدون آوردن متن حدیث غدیر، در کمتر از یک صفحه آن هم در کتابی که در خصوص سیره پیامبر اسلام (ص) نگاشته شده، بیان نموده است. او می‌نویسد:

«مناسب می‌نماید تا بر چند رخداد مهم که در ماه‌های آخر حیات رسول خدا (ص) اتفاق افتاده، مروری داشته باشیم: نخستین رخداد مهم واقعه غدیر است که تاکنون مطالبی درباره آن گفته شده است.

متن واقعه، مورد قبول اکثریت محدثان و مورخان اسلامی است. حتی مورخی چون طبری که در تاریخ کبیر خود یادی از این رخداد نکرده، بعدها کتاب مستقلی تحت عنوان طرق حدیث ولایت نوشته که متأسفانه اکنون در دسترس ما قرار ندارد؛ گرچه تا قرن هشتم هجری در دست برخی از عالمان بوده است. باید گفت تعصبات برخی از اهل حدیث سبب عدم ذکر این حدیث در کتبی شده که صحیح بخاری و مسلم، نام گرفته، این در حالی است که در این دو کتاب، دهها حدیث وجود دارد که فقط یک صحابی آنها را نقل کرده است با آن که دهها صحابی، حدیث غدیر را نقل کرده‌اند، یادی از آن در این دو کتاب نشده است. براساس آنچه در شأن نزول آیه (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ...) (مائده: ۶۷) خداوند دستور داد که رسول خدا (ص) امام علی (ع) را جانشین

خود گرداند. از لحن آیه برمی آید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از اعلام آن هراس داشته است، **والله يعصمك من الناس**. این هراس، در مراحل بعدی در قالب آنچه رخ داد، خود را نشان داد. پس از آنکه رسول خدا (ص) ولایت علی (ع) را اعلام کرد، تمامی حاضران با آن حضرت بیعت کردند. جالب است که طبری در کتاب خود، حدیث غدیر را از عمر بن خطاب نیز روایت کرده و ابن کثیر، نقل مذکور را از کتاب طبری (به نقل از جزء اول کتاب الولايه) او آورده است.^۹ (همان: ۶۷۲).

اگر مؤلف محترم دست کم متن و سند حدیث غدیر را به مناسبت این بحث مهم، ذکر می کردند، کاملاً مناسب و بلکه در خور سیره ها و کتاب های تاریخی مستدل بود. علامه امینی در این زمینه دریایی مواج به ودیعت نهاده که از ساحل های بی کران آن بهره های وافق می توان برد و آن را ره توشه اسفار علمی و زینت بخش مجالس دانایی و آگاهی نمود. ایشان می نویسد:

«قال شهاب الدین ابن شمس الدین دولت آبادی فی هدایه السعداء ... انّ النبی (ص) لما رجع من مکة نزل فی غدیر خمّ فأمر ان یجمع رجال الابل فجعلها کالمنبر فصعد علیها فقال: لست اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ فقالوا: نعم؛ فقال النبی (ص): من کنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و قال الله عزوجل: انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یمونون الصلاه و یؤتون الزکوه و هم راکعون.^{۱۰} قال ابن کثیر المکئی الشافعی المتوفی ۱۰۴۷، فی وسیله المآل فی عدّ مناقب الال بعد ذکر حدیث الغدیر بعده طرق: و اخرج الدار قطنی فی الفضائل عن معقل بن یسار رضی الله عنه؛ قال: سمعت ابابکر رضی الله عنه، یقول: علی بن ابی طالب (ع) عتره رسول الله (ص)، ای: الذین حثّ النبی (ص) علی التمسک بهم و الاخذ بهدیهم فانهم نجوم الهدی، من اقتدی بهم اهتدی و خصّه ابوبکر بذلک رضی الله عنه، لانه الامام فی هذا الشأن و باب مدینه العلم و العرفان، فهو امام الائمة و عالم الامة و کانه اخذ ذلک من تخصیصه (ص) له من بینهم یوم غدیر

خمّ بما سبق و هذا حدیث صحیح لا مریه فیہ ولا شکّ ینافیہ و روی عن الجَمّ الغفیر من الصحابه و شاع و اشتهر، بمجمع حجه الوداع»^{۱۱} (امینی، ۱۴۰۳: ج ۱، ۳۹۱).

۴-۲. تبیین نکردن اشرافیت قریش و روی کار آمدن امویان

گاهی در کنار مضامینی که در پی ارائه یک قاعده و یا بیان ضابطه‌گونه‌ای است، وجود یک استدراک لازم به‌نظر می‌رسد. وی در قسمت علل شورش بر عثمان می‌نویسد:

«... خلافت او آغاز قدرتمندی اشرافیت قریش است، لذا گفته‌اند که محبوبیت او نزد قریش بیش از عمر بوده است...»^{۱۲} (جعفریان، ۱۳۸۰: ش: ۱۴۴).

در ادامه می‌گوید:

«... قریش به‌طور حقیقی با خلافت عثمان سرکار آمدند» (همان: ۱۴۴).

سخن مزبور به دور از حقیقت نیست اما با یک تتمه‌حای استدراک، می‌تواند طریق دقت را بهتر بپیماید، چون همان‌گونه که مورخین (ونیز خود مؤلف) گفته‌اند، شالوده و بنیاد حکومت پادشاهی معاویه، به زمان ابوبکر و عمر باز می‌گردد. او اولین بار در دوران خلافت ابوبکر به پستهای حساس از سوی وی دست یازید و در دوره عمر، رسماً حاکم شامات گردید. مؤلف در مبحث مربوط به معاویه می‌نویسد:

«... یزید بن ابی سفیان در فتح شامات، فرماندهی داشته و ابوبکر معاویه را در کنار برادرش ولایت داده بود.^{۱۳} پس از مرگ یزید، معاویه در دوره عمر به ولایت شام منصوب شد. پیش از این اشاره کردیم که عدم سختگیری عمر نسبت به معاویه، تعجب کسانی را برانگیخته است.^{۱۴} به تصریح ابن‌عساکر، عمر کل شامات را به معاویه سپرد

و معاویه می‌گفت: به خدا سوگند که او تنها با منزلتی که نزد عمر داشت این چنین بر مردم تسلط یافت. یکبار عمر، معاویه را دید که با شکوه خاصی همراه خدم و حشم راه می‌رود. وقتی در این باره از او سؤال کرد، معاویه گفت: در شام جاسوسان دشمن بسیاریند و هیبت ما باید زیاد باشد، در عین حال هر چه دستور بدهی اطاعت می‌کنم. عمر گفت: او را امر و نهی نمی‌کند. معاویه خود قوت موضع خویش را ناشی از برخورد عمر با وی می‌دانست. عثمان در برابر اعتراضاتی که نسبت به معاویه می‌شد، می‌گفت: چگونه او را عزل کنم در حالی که عمر او را نصب کرده است...» (همان: ۳۹۴).

بنابراین، اگر ما بنای اولین خشت یک دیوار کج را مهم بدانیم، به جرأت می‌توان گفت که قریش به طور حقیقی در زمان عمر سرکار آمدند. البته از این رو بهتر بود نویسنده محترم این جمله را که «قریش به طور حقیقی با خلافت عثمان سرکار آمدند»، چنین کامل می‌کرد؛ «هرچند که شالوده سلطنت معاویه، برخلاف عمر استوار گشت». به هر حال واقعیت این است که قریش و بنی امیه در زمان ابوبکر دست به کار شدند، به دست عمر کارشان بالا گرفت و با عثمان به اوج اقتدار دست یافتند.

۲-۵. ابهام در بیان مراحل دعوت پیامبر (ص)

مؤلف محترم در بحث «نخستین گام‌ها در توسعه اسلام» مسئله مراحل دعوت به اسلام را معرفی نموده، چنین می‌نویسند:

«در اینجا باید توجه داشت که از آغاز نبوت به بعد، سه مقطع مورد نظر است: یکی مرحله آشکار شدن، دعوت که گفته‌اند، پس از سه سال بوده و با آیه انذار «انذرتکم الاقربین» آغاز شده است. دوم، شروع آزار مشرکان است که پس از عیب‌گیری رسول خدا (ص) از خدایان آنان آغاز شده و محتمل است که این مرحله نیز منطبق بر همان

آغاز علنی شدن دعوت باشد. گرچه احتمال پیش از آن نیز ممکن است که نسبت به برخی از مسلمانان سخت گیری می شده، گرچه با شخص رسول خدا (ص) دشمنی نمی شده است. مقطع سوم؛ رفتن رسول خدا (ص) و مسلمانان به خانه ارقم بن ابی ارقم است که باید پس از آغاز دشمنی مشرکان و سخت گیری بر رسول خدا (ص) و مسلمانان باشد» (جعفریان، همان، ص ۲۳۷).

این سخن از دو جهت قابل تأمل است:

اول: آغاز دعوت علنی پس از نزول آیه شریفه «فاصدع بما تؤمر»؛ (حجر: ۹۴-۹۵) بوده، نه آیه شریفه «انذر عشیرتک الاقربین»؛ (شعراء: ۲۱۴). و طبق ترتیب نزول سوره قرآن مجید سوره حجر هفتمین سوره ای است که پس از سوره شعراء نازل گردیده؛ یعنی ترتیب سوره ها به این گونه بوده است. واقعه، شعراء، نمل، قصص، اسراء، یونس، هود، یوسف، الحجر (معرفت، ۱۴۱۱ ق: ج ۱، ۹۸). علامه طبرسی در اعلام الوری به نقل از علی بن ابراهیم می نویسد:

«فلما أتى لرسول الله (ص) بعد ذلك ثلاث سنين أنزل الله عليه (فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ) فخرج رسول الله (ص) و قام على الحجر فقال: «يا معشر قريش و يا معشر العرب أدعوكم الى عبادة الله تعالى و خلع الانداد و الأصنام...»^{۱۵} (طبرسی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ۱۰۶) يعقوبی نیز صریحاً آیه شریفه «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ» را مطلع آغاز دعوت علنی می شمارد (يعقوبی، ۱۳۷۳ ش: ج ۲، ۲۴).

بر این اساس باید گفت، آیه (انذار عشیره) قبل از آغاز دعوت علنی نازل گردیده بود، نه در ابتدای دعوت عمومی.

دوم: محقق ارجمند، شروع آزار مشرکان را پس از آن می داند که پیامبر (ص) عیب جویی از خدایان مشرکان را آغاز کرد. بعد می فرماید: محتمل است این مرحله منطبق بر مرحله آغاز علنی دعوت باشد. سپس از این هم عدول کرده آزار پیش از دعوت علنی را نیز محتمل می شمارد. حال اگر این مرحله منطبق بر آغاز

دعوت و یا پیش از آن باشد دیگر سه مرحله نخواهد بود، بلکه مراحل دعوت دو مرحله می‌شود.

۳. غلبه رنگ تتبع بر تحقیق

۳-۱. نخستین گام‌ها در توسعه اسلام

نویسنده محترم در عین تتبع شایسته، در بسیاری از موارد از تلاش برای تحقیق و نقد و بررسی اقوال باز ایستاده و خواننده را در میان اقوال متناقض و متضاد به حال خود رها کرده است. به عنوان نمونه در بحث نخستین گام‌ها در توسعه اسلام یک بار عمرو بن عبیر، بار دیگر زبیر و بار سوم خالد بن سعید، چهارمین مسلمان معرفی شده‌اند (همان: ۲۳۸). یا در جایی، زبیر و در جایی دیگر، ابوذر را پنجمین مسلمان معرفی کرده است. بدین ترتیب خواننده را در حال حیرت رها کرده است، (همان: ۲۳۸). شاید استدلال نویسنده این باشد که در وادی تحقیق جزمیت‌گرایی شایسته نیست، ولی این سخن در صورتی قانع‌کننده است که یک محقق نهایت تلاش خود را به کار برد و در انتخاب یک قول از بین اقوال مختلف بازماند. در آن صورت همه اقوال را نقل می‌کند. تازه این کار، مناسب فضاهای تحقیقی است و گرنه مخاطبان عام (توده فرهنگی غیر متخصص) ترجیح می‌دهند، یک قول برای آنها نقل شود تا از سرگردانی و حیرت رهایی یابند.

۳-۲. ابولهب و ترس از نابودی بنی‌هاشم

محتوای برخی گزاره‌های تاریخی به گونه‌ای است که با معارف کلامی و قرآنی ناهماهنگ است و این خود حجت آشکاری برای پرهیز از نقل آنها خواهد بود. به عنوان نمونه نویسنده محترم به نقل از بلاذری می‌نویسد:

«کسانی چون ابولهب نیز که در برابر آن حضرت ایستادند، ترس از نابودی بنی‌هاشم توسط دیگر اعراب را داشتند» (همان: ۲۴۱).

این سخن در خور نقد جدّی است، زیرا که مفهوم آن این است که ابولهب به خودی خود با پیامبر (ص) و دعوت اسلام مشکلی نداشته است و تنها نگرانی از نابودی بنی‌هاشم وی را وادار به مخالفت با اسلام نموده است. اگر این سخن درست باشد، این سؤال مطرح می‌شود که پس از وفات جناب ابوطالب (ع)، آنگاه که رسول خدا (ص) کم‌کم از زیر چتر حمایتی بنی‌هاشم بیرون رفت و زیر چتر حمایت انصار در آمد، چرا ابولهب همچنان بر دشمنی با آن حضرت لجاجت می‌ورزید؟ حتی در عصر مدنی و پس از هجرت این کینه استمرار داشت به گونه‌ای که در جنگ بدر در حالی که خود علیل شده بود و نمی‌توانست شرکت کند، چهارهزار درهم به کفار کمک مالی کرد در حالی که خروج پیامبر (ص) از مکه به مدینه به معنی خروج از زیر چتر حمایتی بنی‌هاشم بود و فعالیت پیامبر (ص) بدون پشتیبانی بنی‌هاشم خطری برای بنی‌هاشم در پی نداشت. پس معلوم می‌شود، این دشمنی ریشه در کفر و عناد ابولهب نسبت به پیامبر و اسلام داشت؛ نه خوف از نابودی بنی‌هاشم. از همین روست که قرآن مجید با تعبیر تند «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ، سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ»^{۱۶} (مسد: ۳) وی را مورد نکوهش قرار داده، شایسته عذاب سخت می‌داند.

۳-۳. قتل کودکان توسط بعضی از سپاهیان لشکر اسلام

یکی از اشکالات عمده‌ای که در این کتاب به چشم می‌خورد، انتساب مطالبی به پیامبر (ص) است که به هیچ‌وجه، مبنای صحیحی با توجه به مبانی تبیین شده در قرآن و سنت و عرف معقول، ندارد. مؤلف با بیان ماجرای حنین و اقدام بعضی از سپاهیان لشکر اسلام به قتل کودکان، می‌نویسد:

پس از غلبه دشمن، برخی مسلمانان به قتل کودکان دست زدند. رسول خدا (ص) از این اقدام سخت نگران شدند. برخی از مسلمانان گفتند: مگر اینان فرزندان مشرکین نیستند؟ رسول خدا (ص) فرمود: «حتی بهترین شما نیز اولاد مشرکین هستید (که اکنون

مسلمان شده‌اید). آنگاه افزودند: هر کودکی بر فطرت تولد می‌یابد تا به تدریج زبان عربی فرا می‌گیرد و این پدر و مادر اویند که وی را مسیحی یا یهودی می‌کنند.^{۱۷} (همان: ۶۳۸).

آنچه در این جا شگفت می‌نماید مسئله کلیت عربی زبان بودن تمامی موالید عالم در بیان پیامبر (ص) است، چیزی که همراه فطری بودن، توحید هر انسان، مطرح شده است. آیا مؤلف محترم چنین چیزی را آن هم از زبان پیامبر (ص) که هیچگاه به بیهودگی و کذب گشوده نشده، می‌پذیرد؟ آیا بهتر نبود، حتی در صورت ظهور متن یک حدیث در چنین معنایی، تحقیق و تدقیق شایسته و درخوری انجام می‌شد؟ این اشتباه عجیب، در نتیجه یک بی‌دقتی و هم‌چنین کم‌اطلاعی در مورد زبان عربی، به وجود آمده است و نشان می‌دهد که آشنایی با زبان عربی به‌طور کلاسیک و سنتی، تاچه حد می‌تواند، حتی در مباحثی نظیر تاریخ و سیره نویسی، مؤثر و مفید باشد. ما قبل از آن که متن حدیث را از منابع مورد مراجعه مؤلف نقل کنیم، آن را از مجمع البیان و جوامع الجامع طبرسی، نقل می‌نماییم. طبرسی در مجمع در ذیل آیه شریفه:

«فأقم وجهك للدين حنيفاً فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم و لكن اكثر الناس لا يعلمون» (روم: ۳۰). این حدیث پیامبر (ص) را چنین آورده است: «و منه قول النبي صلى الله عليه و آله و سلم: كل مولود يولد على الفطرة حتى يكون ابواه هم اللذان يهودانه و ينصرانه و يمجسانه.» (طبرسی، ۱۳۵۹ ش: ج ۷ - ۸ ذیل آیه شریفه)

یعنی هر کودکی بر اساس فطرت یکتاپرستی زاده می‌شود تا آن که (مگر آنکه) والدینش او را یهودی و نصرانی و مجوسی می‌کنند. البته وی در جوامع الجامع این حدیث را با اندکی اختلاف، نقل کرده است^{۱۸}

(طبرسی همان، ۱۴۲۰ ق: ج ۳).

حال به دو کتاب مورد مراجعه مؤلف یعنی المغازی واقدی و سبیل الهدی و الرشاد صالحی شامی می پردازیم؛ واقدی می نویسد:

«حدثني ابن ابي سبره، قال: حدثني محمد بن عبدالله بن ابي صعصعه ان سعد بن عباده يصيح يومئذ بالخزرج؛ يا للخزرج! يا للخزرج! و اسيد بن حضير! يا للأوس! ثلاثاً، فثابوا و الله من كل ناحيه كانهم التحل تأوى الى يعسوبها. قال فخنق المسلمون عليهم فقتلوهم حتى اسرع المسلمون فى قتل الذريه، فبلغ ذلك رسول الله (ص) فقال: ما بال اقوام ذهب بهم القتل حتى بلغ الذريه؟ الا لا تقتل الذريه!؛ ثلاثاً. قال اسيد بن حضير: يا رسول الله (ص)!، اليس ائماً اولاد المشركين؟ فقال رسول الله (ص): «او ليس خياركم اولاد المشركين؟ كل نسمة تولد على الفطره حتى يعرب عنها لسانها فابواه يهودانها او ينصرانها...» (واقدى، ۱۴۰۹ ق: ج ۳، ۹۰۴ - ۹۰۵).

ترجمه متن:

ابن ابی سبره مرا روایت می کند و می گوید: محمد بن عبدالله بن ابی صعصعه روایت می کند که در چنین روزی (غزوه حنین)، سعد بن عباده، خزرجیان را ندا می دهد؛ (بفریاد برسید) ای گروه خزرجیان! ای قوم خزرج! و اسید بن حضیر سه بار از اوسیان چنین فریاد رسی می کند؛^{۱۹} ای قبیله اوس! پس آنان قسم به خدا از هر طرف باز می گردند، تو گویی زنبورهای عسلند که به سوی ملکه خویش می شتابند. ابن ابی صعصعه می گوید: مسلمانان بازگشته و مشرکان را از پای درآوردند تا آنجا که به قتل کودکان پرداختند. این مطلب به گوش پیامبر (ص) رسید و سه بار فرمودند: «این مردم را چه شده که کشتار، آنان را به قتل کودکان رسانده است؟، بدانید! کودکان کشته نشوند». اسید بن حضیر عرض کرد: ای رسول خدا! آیا آنان فرزندان

مشرکان نیستند؟، رسول خدا (ص) فرمود: «آیا بهترین‌های شما، فرزندان مشرکان نیستند؟ هر کس براساس فطرت پاک یکتاپرستی زاده می‌شود تا آن که زبان می‌گشاید، پس والدینش او را یهودی و نصرانی می‌نماید».

همان طور که مشاهده می‌گردد، نقطه عطف در بروز این اشکال و حدوث چنین ترجمه‌ای از سوی مؤلف محترم، سه واژه «يُعْرَبُ لِسَانَهَا»^۲ می‌باشد. (صالحی شامی، ۱۴۰۴ ق: ج ۵، ۴۷۸). وی این جمله را معادل "به عربی سخن گفتن و عربی فراگرفتن،" قرار داده است در نتیجه، یک مفهوم غیرواقعی و برخلاف واقع به دست داده است در حالی که ترجمه آن، «طلاقت و انطلاق زبان و لسان» و در این حدیث به معنای «رسیدن به سن تکلم و نطق» و در واقع «رسیدن به زمان تمییز و رشد» است. مراجعه به کتب لغت، واژه "إعراب" یا "تعریب" را کاملاً روشن می‌نماید. ابن منظور می‌گوید:

«الاعراب والتعریب معنا هما واحد و هو الإبانة؛ يقال أَعْرَبَ عَنْهُ لِسَانَهُ وَعَرَّبَ أَيْ أَبَانَ وَأَفْصَحَ وَأَعْرَبَ عَنِ الرَّجْلِ، بَيَّنَّ عَنْهُ وَعَرَّبَ عَنْهُ: تَكَلَّمَ بِحِجَّتِهِ ... وَانَّمَا سَمِيَ الْأَعْرَابُ أَعْرَابًا لِتَبْيِينِهِ وَابْيَاحِهِ وَيُقَالُ: أَعْرَبُ مِمَّا فِي ضَمِيرِكَ أَيْ أَبِينُ. قَالَ الْجَوْهَرِيُّ: مُعْرَبٌ مَفْصَحٌ بِالتَّفْصِيلِ وَتَقْيٌ، سَاكَتْ عَنْهُ لِلتَّقْيِ. ... وَعَرَّبَ مَنْطِقَهُ أَيْ هَدَّبَهُ مِنَ اللَّحْنِ». (ابن‌منظور ۱۴۱۸ ق: ذیل ماده عرب).

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، اصطلاح "اعراب" همراه با حرف عن، به معنای بیان مقصود و آشکار نمودن، شخص نسبت به آنچه در ضمیر خویش دارد، می‌باشد و اگر در مورد حدیث پیامبر (ص) به معنای به عربی سخن گفتن بود، ذکر فعل "يُعْرَبُ" به فتح عین یا ضم آن کافی بود و اساساً این فعل با این معنا، به وسیله "عن" متعدی نمی‌شود.

البته شواهد متعدد دیگری برای اثبات رویکرد تبعی مؤلف محترم وجود دارد که ذکر آنها مجال واسعی را می‌طلبد.

ب) نقد روشی^{۲۱}

۱. اعتماد به احادیث منقول از اهل سنت در فرازهای مهم تاریخ اسلام

۱-۱. اعزام حضرت علی (علیه السلام) به یمن

از جمله اشکالات این کتاب، اعتماد بیش از حد در پاره‌ای از موارد به احادیث منقول از اهل سنت و کتابهای ایشان می‌باشد. این روش، هر چند در موارد ذکر فضایل اهل بیت که انگیزه بر جعل از سوی ایشان در این گونه مطالب بعید به نظر می‌رسد، مطلوب است، لکن بایستی نسبت به درج دیگر نقل‌های ایشان آگاهانه اقدام نمود، زیرا در مواردی ممکن است که در لابلای نصوص روایی، مقاصد افراد مغرض نیز وارد شده باشد.

درباره اعزام امام علی (ع) به یمن از سوی پیامبر (ص) برای دعوت مردم آن سرزمین به اسلام، مؤلف می‌نویسد:

«سریه دیگری که واقدی و ابن‌سعد و دیگران آن را روایت کرده‌اند و این در رمضان سال دهم بوده است، اعزام امام علی (ع) همراه سپاهی به یمن است. رسول خدا (ص) عمامه‌ای بر سر آن حضرت بست و به او فرمان داد تا بدون توجه به چیزی به یمن بشتابد. در نصایح رسول خدا (ص) به امام آمده است که ابتدا با دشمن نجنگ، بگذار تا آنها جنگ را آغاز کنند. حتی زمانی که یکی از شما نیز کشته شد، باز صبوری نشان داده به آنان بگو، آیا موافقید و مایلید تا «لا اله الا الله» بگویید؟ اگر پاسخ مثبت دادند؛ بگو آیا نماز می‌گذارید؟ پس اگر پذیرفتند بگو، آیا صدقه‌ای از اموالتان که برای فقرای شماست می‌پردازید؟ اگر پذیرفتند چیز دیگری از ایشان مخواه. امام همراه سیصد نفر بدان سوی رفت. آن حضرت در برخورد با قبیله مذحج آنان را به اسلام فراخواندند، اما نپذیرفتند. پس از یک حمله بیست تن از آنان کشته شدند. آنگاه حضرت تأملی کرد و بار دیگر آنان را به اسلام فراخواند. این بار پذیرفتند.»^{۲۲} (همان: ۶۶۲).

همان گونه که از ظاهر این نقل برمی آید، حضرت علی (ع) نعوذ بالله به دستور پیامبر (ص) به طور کامل عمل نکرده‌اند، چرا که مصنف به نقل از مورخین اهل سنت می‌گوید: امام پس از نپذیرفتن اسلام از سوی ایشان، به آنها حمله کرده است. به هر حال همان گونه که قبلاً اشاره شد هر چند منابع تاریخی شیعه، محدود و اندک است، لکن در نقل از اهل سنت باید خوش بینی کنار گذاشته شده، دقت بیشتری به کار گرفته شود، بخصوص در جایی که مسأله به امام علی (ع) و اصحاب ایشان مربوط باشد؛ مبدا اغراض ناپاکی در لابلاي این گونه روایات راه یافته باشد.

۲-۱. جریان پالایش کعبه از بتها

مؤلف محترم در ضمن جریان فتح مکه و پالایش کعبه از اصنام و بتها توسط پیامبر (ص)، حدیثی را از امام علی (ع) به نقل از ابن ابی شیبه و حاکم نیشابوری با این مضمون نقل می‌کند:

«به گزارش ابن ابی شیبه و حاکم نیشابوری، از امام علی (ع) نقل شده است که فرمود: (در آن روز) رسول خدا (ص) مرا برداشت تا کنار کعبه برد؛ آنگاه فرمود: بنشین؛ من نشستم. آن حضرت بر شانه من قرار گرفت و فرمود: برخیز؛ زمانی که ضعف مرا در برابر برخاستن دید فرمود: بنشین، من نشستم آن حضرت از شانه من پایین آمد، خود نشست و فرمود: بر شانه من بالا برو؛ بر شانه آن حضرت قرار گرفتم و آن حضرت برخاست فرمود: بت بزرگ قریش را بینداز...»^{۲۳} (همان: ۶۲۸).

البته این روایت مشتمل بر ذکر منقبتی بزرگ برای حضرت علی (ع) است و آن قرار گرفتن بر شانه‌های عقل اول عالم و اشرف مخلوقات، حضرت ختمی مرتبت (ص) می‌باشد، لکن بیان ضعف امام علی (ع) در تحمل وزن انسانی نه چندان جسیم، آن هم از سوی کسی که در قلعه خیبر را سپر خویش نموده و گفته شده که پهلوانان عرب را تاب تکان دادن آن نبوده است، بعید می‌نماید

و این گونه مطالب از موارد عیب و نقصانی است که باید حریم اهل بیت را از آن پاک نمود.

۲. شتاب زدگی در تحلیل و تدوین

۲-۱. رد اتهام «دین شمشیر بودن اسلام» با شیوه غیر مستدل

آنچه که در پی می‌آید از آن دسته مطالبی است که به شیوه غیر مستدل بیان و تحلیل شده است. مؤلف در رد اتهام دین شمشیر بودن اسلام، می‌گوید:

«این اتهام (که اسلام دین شمشیر است)^{۲۴}، بسیار سنگین است که باید به تفصیل به آن پرداخت. بلی درست است، اسلام حتی برای جنگ نیز احکامی دارد. در مقابل، مسیحیت به انسانها امر می‌کند که اگر کسی به صورتشان سیلی زد، گونه دیگر خود را نیز پیش آورند...» (همان: ۴۵۷).

در این خصوص باید گفت که هرچند سخن مزبور درباره مسیحیان، رایج و مشهور است اما بهتر بود مؤلف محترم سندی برای این ادعا ارائه می‌دادند. وی در ادامه می‌نویسد:

«... واقعیت این است که مسیحیت از لحظه‌ای که به تمدن و امپراتوری بزرگی بدل گردید، مجبور شد، شمشیر به دست گیرد، تا بدین وسیله قادر به ادامه حیات باشد و پا برجا بماند. مسیحیت در یک لحظه تاریخی باید تصمیم خود را می‌گرفت که: آیا می‌خواهد به دین راهبین باقی‌ماند و یا به دین تمدن عظیم بدل شود. بدیهی است که گزینش راه اخیر، مسؤلیت حکمرانی و جنگ کردن را نیز با خود داشت. پادشاهان مسیحی چون شارل کبیر و یا لویی نهم - ملقب به لویی مقدس - یقیناً با همان سرسختی و خشونت به جنگ می‌پرداختند که این یا آن حکمرانی

مسلمان. جنگجویان مسیحی در میدان‌های کارزار به هیچ وجه نرم‌دل‌تر و بلند نظرتر از حریفان مسلمان خود نبودند. اسپانیا و آناتولی تقریباً هم‌زمان به تصرف مسیحیان و مسلمانان درآمد؛ با این تفاوت که در اسپانیا تمام مسلمانان یا کشته شدند و یا رانده؛ بطوری که حتی یک فرد مسلمان نیز در آن دوران در اسپانیا زنده نماند. در مقابل، مقر کلیسای ارتدوکس هنوز در ترکیه [پابرجا] است...» (همان).

سخن مزبور هر چند درست است و مسجد ایاصوفیا در استانبول هم‌چنان پا برجا بوده و از جمله آثار باستانی جهانی محسوب می‌گردد، لکن اولاً این کلیسا پس از فتح روم شرقی و قسطنطنیه به مسجد مسلمانان تبدیل شد که آثار اسلامی آن هنوز باقیمانده است؛ ثانیاً در خصوص اسپانیا، مساجد مسلمین و شهرهای مهم و بالاخص قرطبه، باقیمانده است، هر چند در زمان تصرف اندلس توسط صلیبیان، به کلیسا مبدل شدند (آیتی، ۱۳۷۶: ۱۲۴).

بنابراین مقایسهٔ قلع و قمع شدن مسلمانان توسط مسیحیان در اندلس با باقی‌ماندن کلیسای آنان در آناتولی، قیاس نابجایی است.

۲-۲. عدم بررسی کامل در مورد مدت اقامت مسلمانان در شعب ابی‌طالب

مؤلف محترم در مورد مدت اقامت مسلمانان در شعب ابی‌طالب می‌نویسد:

«این وضعیت تا سه سال ادامه یافت گرچه در برخی منابع «سنتین»

آمده است» (همان: ص ۳۶۱)

سپس در پاورقی صفحه (۳۶۲) از قول قاضی عبدالجبار می‌نویسد:

«قاضی عبدالجبار مدت ماندن در شعب را چهار سال دانسته است.»

خواننده از مجموع این دو فراز به این نتیجه می‌رسد که در منابع معتبر و متقدم تاریخی بیش از دو قول (سه یا دو سال) وجود ندارد و از آنجا که

مؤلف، قاضی عبدالجبار را مؤرخ ندانسته و کتابش را در کنار کتاب‌هایی چون طبقات ابن سعد و السیره النبویه ابن هشام منبع قابل استناد نمی‌دانسته، از طرح قول او در متن کتاب خودداری ورزیده است.

در نقد این مسئله می‌توان گفت که اگر کتاب قاضی عبدالجبار یک منبع تاریخی نزد مؤلف محسوب نمی‌شده در عوض برخی دیگر از منابع معتبر شیعه بر این قول صحه گذارده‌اند که مدت اقامت مسلمانان در شعب چهار سال بوده از جمله مرحوم طبرسی در اعلام الوری می‌فرمایند:

«فلما أتى لرسول الله (ص) في شعب أربع سنين بعث الله علي صحيفتهم القاطعة دابة الارض» (طبرسی، ۱۴۱۷ ق: ج ۱، ۱۲۷).

«وقتی که مدت اقامت رسول خدا (ص) در شعب به چهار سال رسید خداوند جنبندگان زمین موربانه‌ها را به سراغ قطعنامه‌شان فرستاد [که آنرا دریدند].»

یا در تفسیر قمی در مورد محافظت ابوطالب از جان پیامبر (ص) در شعب، آمده است:

«أدخله «الشعب» و كان يحرسه بالليل و النهار قائماً على رأسه بالسيف أربع سنين»^{۲۵} (یوسفی غروی، ۱۴۱۷ ق: ج ۱، ۵۹۵).

«پیامبر را در شعب برد و شب و روز تا چهار سال در حالی که با شمشیر بالای سرش ایستاده بود، از او نگه‌داری می‌کرد.»

چنانچه ملاحظه می‌کنید، دست کم دو منبع شیعی بر این امر صحه گذارده‌اند که مدت اقامت پیامبر (ص) در شعب چهارسال بوده است. بنابراین قول چهار سال یک قول بی‌اساسی نیست، در حالی که در متن کتاب مذکور به آن اشاره نشده و آنچه در پاورقی آمده از منبع معتبر تاریخی نبوده است.

۲-۳. بی‌دقتی در ترسیم نقشه جنگ بدر و موقعیت مسلمانان و کافران

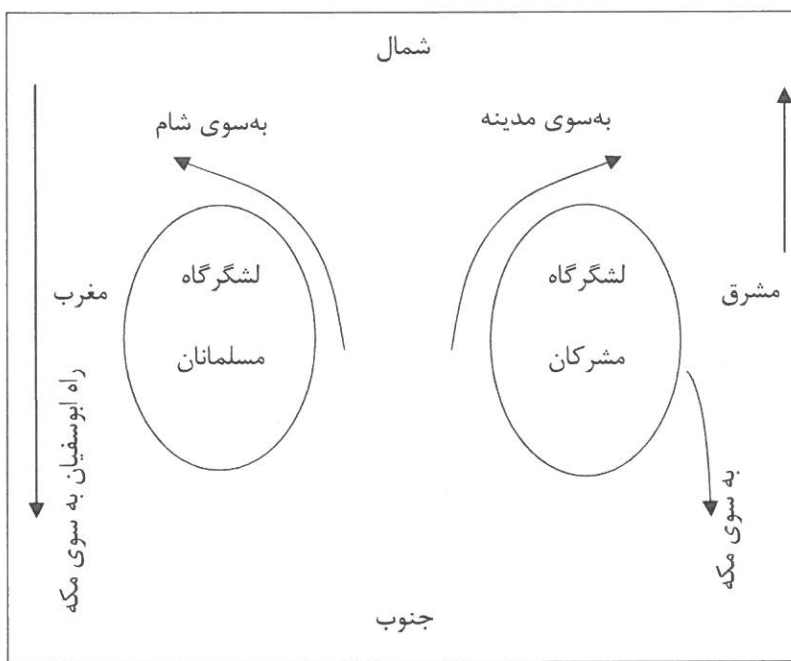
یکی دیگر از اشکالاتی که در این کتاب به چشم می‌خورد، عدم دقت در بررسی وضعیت میدانهای جنگ و توصیف موقعیت سپاهیان درگیر در صحنه‌ها به طور دقیق می‌باشد. این امر نشانگر تعجیل مؤلف محترم در تدوین مضامین تاریخی است که از اصول اولیه آن تدقیق و تنقیح موشکافانه وقایع تاریخی بویژه حادثه‌ای چون جنگ بدر است؛ در غیر این صورت، از وزانت کتاب کاسته شده، میزان اتکاء اهل دقت بر آن تقلیل می‌یابد.

ایشان در خلال مبحث جنگ بدر در قرآن، می‌گویند:

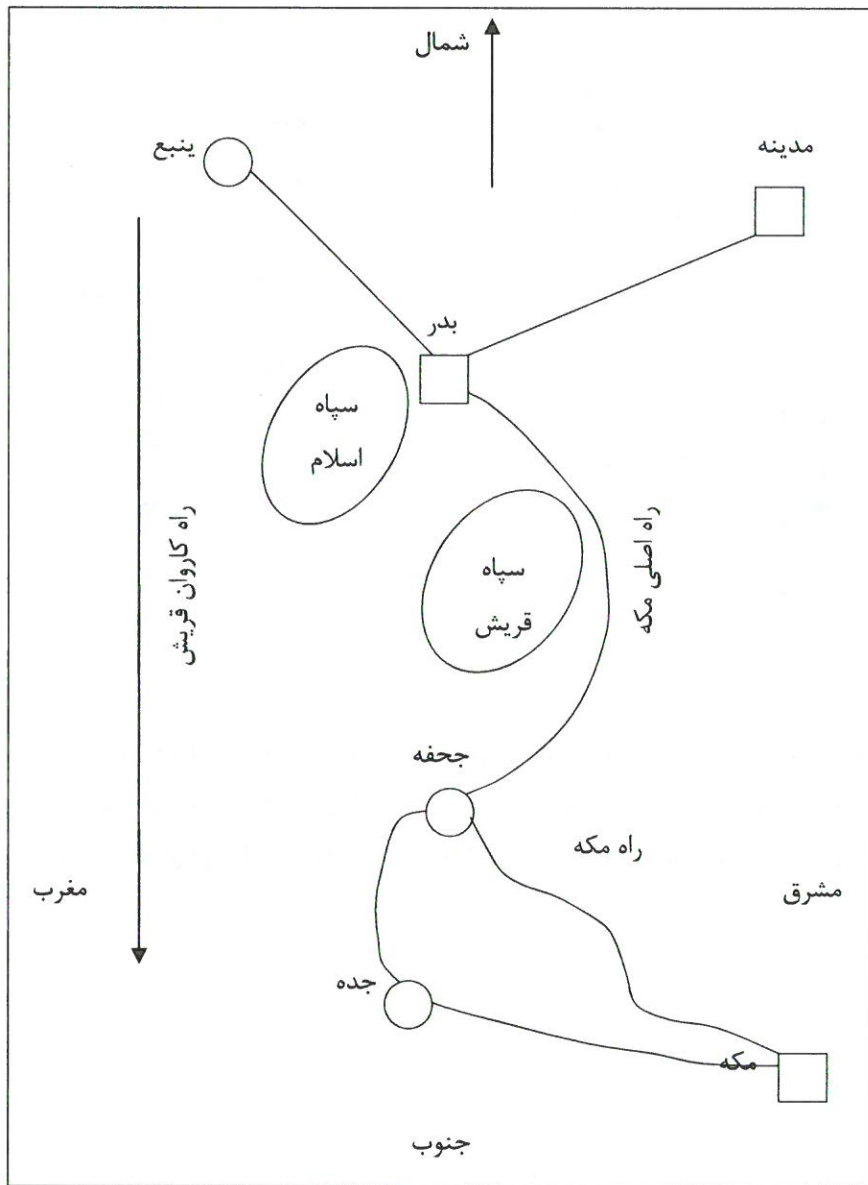
در آیهٔ چهل و دوم^{۲۶} (خدا) باز به تصویر موقعیت مسلمانان و مشرکان در روز بدر اشاره می‌کند؛ «شما در لبهٔ وادی نزدیکتر (به مدینه) و آنان بر لبهٔ دورتر (به مدینه) بودند و قافله در مکانی فروتر از شما بود» (انفال: ۴۲).

برپایهٔ نقل ابن‌عباس که دورتر و نزدیکتر را به قیاس مدینه تفسیر کرد، مشرکان و مسلمانان، در دو سوی وادی بودند: یکی از مدینه آمده و طبعاً در لبهٔ وادی نزدیکتر به مدینه بود و دیگری از جنوب آمده و بر لبهٔ دورتر قرار داشت...» (همان: ۴۹۵).

چنانکه در عبارت فوق تصریح شده سپاه اسلام باید نزدیکتر از سپاه کفر به مدینه باشد. چرا که طبق تفسیر ابن‌عباس از آیهٔ شریفه «نزدیکی و دوری» که در آیهٔ شریفه به «دنیا» و «قصوی» تعبیر گردیده، نسبت به مدینه بوده است، ولی در نقشهٔ ترسیم شده در اثر جناب استاد جعفریان، سپاه اسلام دورتر از سپاه کفر نسبت به مدینه قرار گرفته است. به نقشهٔ صفحهٔ بعد بنگرید:



و این در حالی است که برخی دیگر از کتابهای تاریخ اسلام متوجه این نکته بوده و نقشه دقیقتری را ارائه کرده‌اند. به عنوان نمونه به نقشه‌ای که در کتاب «تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام» اثر استاد علی‌اکبر حسینی آمده توجه کنید.



ثانیاً: در مورد موقعیت سپاه اسلام و کفار چنین می‌گوید:

«سپاه رسول خدا (ص) پشت به آفتاب و در برابر مغرب بودند و قریش

ناچار رو به آفتاب و در برابر مشرق» (همان: ۴۸۱)

و این در حالی است که با دقت و امعان نظر بیشتر، درمی‌یابیم که سپاه پیامبر در سمت مغرب منطقه‌ی بدر، قرار داشته و در هنگام شروع نبرد رو به سوی آفتاب داشته‌اند، زیرا نبرد در طرف صبح رخ داده است؛^{۲۷} یعنی زمانی که آفتاب از مشرق طلوع می‌نماید، کسانی که در سمت مشرق بوده‌اند، (سپاه کفار) پشت به آفتاب داشته و مسلمانان، روبه‌روی آن قرار گرفته بودند، یعنی پشت به مغرب و رو به مشرق (آفتاب) بودند.

ثالثاً: در مورد موقعیت کاروان قریش نسبت به مسلمانان و مشرکان می‌گوید:

«کاروان نیز در مشرق آنان، از نزدیکی دریا عبور می‌کرد» (همان: ۴۹۵). منظور از «کاروان» کاروان قریش و نیز منظور از «آنان» مسلمانان یا حتی مسلمانان و مشرکان می‌باشد. حال با توجه به نقشه ترسیمی در کتاب مزبور و مختصات محل کاروان، ایشان باید کاروان را در سمت غرب مسلمانان و مشرکان ذکر می‌کرد، زیرا موقعیت استقرار مشرکان و مسلمانان و کاروان قریش تقریباً در طول یکدیگر از شرق به غرب بوده است؛ بدین شکل که مشرکان در شرق و مسلمانان در امتداد آنها به طرف غرب قرار گرفته‌اند و کاروان قریش در سمت جنوب غربی، در مکانی دورتر از آنها و رو به آفتاب قرار داشته است. بدین ترتیب موقعیت کاروان قریش نسبت به مسلمانان، حتماً در غرب آنان قرار می‌گیرد؛ نه در شرق آنان، آن‌گونه که مؤلف محترم بیان کرده‌اند.

۴-۲-۴-۲ قصور در ذکر یا نقد و بررسی سندی

۱. جریان نذر

در پاره‌ای از موارد، مؤلف محترم، مطلبی را بدون ذکر سند و مرجع ذکر می‌کند که به حسب عادت و روال سنت، حتی صدور آن از سوی پیامبر (ص) بعید می‌نماید و اگر

احیاناً سند درستی داشته باشد در این صورت بایستی بخوبی توجیه شود. وی در بحث تغییر قبله می‌نویسد:

«در جریان فتح مکه شخصی نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: نذر کرده است که پس از فتح مکه در بیت‌المقدس نماز بگزارد. حضرت فرمودند: همین جا کنار کعبه نماز بخوان، ثوابش بیشتر است.» (همان: ۴۷۱).

این سخن در صورتی که ثابت شود از پیامبر (ص) می‌باشد، می‌تواند از باب یک امر مولوی تلقی شود، از آن جهت که در صورت عمل به نذر، حرجی برای نذر کننده پدید می‌آید، یا از باب تقدم عنوان ثانوی (نماز کنار کعبه) بر عنوان اولی (وجوب وفا به نذر) باشد تا آن ارجحیتی را که صحابی برای بیت المقدس نسبت به مسجدالحرام توهم کرده از بین برود. از این رو بهتر بود نویسنده محترم از باب پیشگیری از هر نوع شبهه‌ای، در پاورقی پس از تنقیح سند روایت، از روایت مزبور ابهام زدایی می‌کردند.

۲. حدیث معیار رضایت و غضب پیامبر (ص)

همان‌گونه که قبلاً از این گفتیم، مصنف در مواردی که بیان یک سند تاریخی و متن یک حدیث حیاتی ضروری می‌نماید، از بیان آن طفره می‌رود. این روند در آغاز بحث مربوط به تاریخ خلفا و موضوع زیر سقف سقیفه، به چشم می‌خورد. وی در فرازی می‌نویسد:

«امیرالمؤمنین (ع) و فاطمة زهرا (س) تلاش زیادی برای بازگرداندن امر خلافت از ابوبکر و بیعت با امام علی (ع) کردند اما تلاش آنان ثمری نبخشید. گزارش این تلاشها را ابوبکر جوهری و دیگران آورده‌اند. در این نکته هیچ جای تردیدی نیست که به دلیل حق کشی‌هایی که در جریان میراث پیامبر (ص) مسأله فدک و قضیه امامت انجام شد، فاطمة زهرا(س)، نسبت به ابوبکر و عمر خشمگین

شد و بدون آن که از آنها راضی شود از دنیا رفت. زهری می گوید:
امام علی (ع) حضرت فاطمه را شبانه دفن کرد و ابوبکر را خبر
نکرد. او می افزاید: تا پیش از درگذشت فاطمه، نه تنها علی بلکه
هیچ یک از بنی هاشم با ابوبکر بیعت نکردند. امام هم دلیل بیعت خود
(پس از دختر رسول الله (ص)) را حفظ اتحاد امت اسلامی است در برابر
مرتدین و کفار یاد کرد...^{۲۸} « (همان: ۲۳).

بسیار بجا بود، اگر مؤلف محترم همان طور که در مقدمه کتاب تاریخ خلفا
آورده است:

«ویژگی این کتاب آن است که کوشش شده تا از زاویه دید
شیعی به تاریخ اسلام نگریسته شود...» (همان، مقدمه و یادآوری
کتاب تاریخ خلفا)

در اینجا متن حدیث بسیار مهم و معروف پیامبر (ص) در مورد حضرت فاطمه (س) را
که یک سند و مبنا و دلیل تاریخی و روشنگری بنیادین در تاریخ اسلام و
تشیع محسوب می گردد، با سند آن ذکر می کرد. ما از باب تیمن و تبرک به
ساحت مقدس این بانوی یگانه عالم، حضرت صدیقه کبری، ام ابیها و محدثه
عظمی، حدیث شریفی را از زبان پدر گرامی شان (روحی و ارواح العالمین لهم الفدا)
در خصوص جایگاه و منزلت آن حضرت یادآور می شویم. باشد که نویسنده
محقق و مدقق ما در کنار نقل اقوال اهل سنت، حفظ حرمت و حریم آستان ولی نعمتان
را هرچه بیشتر سرلوحه کارهای بعدی خویش، قرار دهد. شیخ صدوق اعلی الله مقامه
الشریف در امالی می نویسد:

«حدثنا ابوذر یحیی بن زید... من الصادق جعفر بن
محمد ... عن علی بن ابیطالب (ع) عن رسول الله (ص) انه قال: " یا فاطمه
ان الله تبارک و تعالی لیغضب لغضبک و یرضی لرضاک » (صدوق،
۱۳۸۹: ۲۳۱)

ج) نقد ادبی و واژه‌شناسی

۱. وجه تسمیه غزوه و سرّیه

مؤلف محترم در بحث مربوط به رخداد‌های قبل از بدر، در وجه تسمیه غزوه و سرّیه می‌نویسد:

«در این جا یاد از نکته‌ای مناسب می‌نماید. رسول خدا (ص) در مواردی، گروهی را به فرماندهی شخصی از صحابه به جنگ می‌فرستاد که اینها «سرّیه» نام می‌گرفت. در مواردی نیز خود در جنگ حاضر می‌شدند که این نبردها «غزوه» نامیده می‌شد. گویا به طور استثنا نبرد موته را، با آن که خود پیامبر در آن شرکت نداشته است، غزوه نامیده‌اند. درباره‌ی معنای سرّیه دو احتمال وجود دارد، یکی آن که «سرّیه» به سپاهی اطلاق می‌شود که نهایت تا چهارصد نفر می‌رسند. به عبارتی گزیده و نخبگان آنها. احتمال دیگر در معنای سرّیه آن که آنان بطور مخفیانه و سرّی اعزام می‌شوند. گفته شده که احتمال دوم صحیح نیست، زیرا «سرّ» از لحاظ لغوی غیر از «سرّی» است. روشن است که اهمیت غزوه هم از لحاظ گستردگی و هم از لحاظ حضور رسول خدا (ص) بیشتر بوده است. به هر روی سرایا عمدتاً به عنوان جنگ چریکی و بیشتر فرعی تلقی می‌شده است.» (همان: ۴۶۴)

در اینجا مصنف در مقام داوری میان دو نظر نسبت به شناسایی یک واژه معروف در تاریخ اسلام، به علت خلط در ریشه‌یابی ادبی آن، متمایل به رأی دیگر می‌شود که اگر ترجیح مرجوح نباشد، ظاهراً بلامرجح است، زیرا وی گمان برده است که وجه تسمیه چنین نبردهایی به «سرّیه»، ریشه‌یابی آن از ماده‌ی سرّ به معنای خفا و پنهانی است و قائلین به توجیه دوم، چنین نظری دارند در حالی که نیازی به ملازمه نیست و کسانی که اندکی با فقه اللغه آشنایی دارند، بخوبی می‌دانند که این اصطلاح از فعل "سرّی

یسری" اخذ شده است و این فعل به معنای سیر در شب و سیر مخفیانه است. ابن منظور می‌نویسد:

«سَرَى سُرَىً و سَرِيَّةً و سُرِيهَ فهُوَ سَارٍ و سَرَيْتَ سُرَىً و مَسَرَىً و أُسْرَيْتَ بِمَعْنَى إِذَا سَرْتِ لَيْلاً ... وَالسَّرِيَّةُ مِنَ سَرَايَا الْجِيُوشِ فَانْهَاجَ فَعَلِيهَ بِمَعْنَى فَاعَلَهُ، سَمِيَتْ سَرِيَّةً لِأَنَّهَا تَسْرِي لَيْلًا فِي خَفِيهِ. لَثَلَا يَنْذِرُ بِهِمُ الْعَدُوَّ فَيَحْذَرُوا أَوْ يَمْتَنِعُوا». (ابن منظور، ۱۴۱۸ ق: ماده سری).

فیروزآبادی می‌گوید:

«السَّرَى، كَالْهَدَى، سَيْرٌ عَامَّةٌ اللَّيْلِ و سَرَى يُسْرِي و أُسْرَى و أُسْرَاهُ و بِهِ. و: (أُسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلاً) (اسراء: ۱) تَاكِيدٌ أَوْ مَعْنَاهُ، سِيرَةٌ» (فیروزآبادی، ۱۴۲۰ ق، ج ۲، ماده سری).

بنابراین واژه "سریه" هیچ ارتباطی به "سر" ندارد هرچند که فی‌نفسه همانند آن، دارای معنای خفی و پنهانی بوده و از همین رو سیر شبانه حضرت ختمی مرتبت در لیلۃ المعراج، اسراء نام گرفت؛ نه إسارة (از باب افعال و ماده سیر و أسار یسیر).

۲. واژه هجرت

مؤلف محترم در بحث هجرت به مدینه و مسائل آن در ضمن بررسی واژه هجرت، به جمله‌ای که منسوب به عمر می‌باشد، استشهاد نموده و با توجه به معنای جمله، در شکل‌گذاری ارکان آن به جهت تبعیت از اشتباه ناسخ و مصحح کتاب "المفردات" راغب و اعتماد به آن، دچار اشتباه ادبی فاحشی می‌گردد. وی نوشته است:

«... درباره مهاجران مدینه نیز گفته شده: (هاجروا و لاتَهْجُرُوا)^{۲۹}، یعنی از مهاجران باشید و تشبه به آنها مجوید. (همان: ۴۰۱).

واضح است که درمیان افعال غیر ثلاثی مجرد، باب تفعیل، جدای از معنای اصلی مطاوعی خود، در معنای تشبیه، نیز به کار می‌رود^{۳۰} و این ماده در قالب ثلاثی مجرد به معنای تشبیه به هجرت مهاجرین، به کار نرفته است.^{۳۱} ریشه اشتباه مؤلف در، شکل گذاری غلط این جمله از سوی مصحح کتاب مفردات می‌باشد که یک فرد مصری بوده و ظاهراً با مبانی صرفی و نحوی، آشنایی چندانی نداشته است^{۳۲} و بعید است که جناب راغب که از جمله فحول ادبای تازی است چنین به بیراهه رفته باشد. ناگفته نماند که در کتاب "العین" و "لسان العرب"، شکل گذاری صحیح این جمله (هاجروا و لاتَهَجَرُوا) آمده است. (فراهیدی، بدون تاریخ، ص ۱۰۰۳ و ابن منظور همان، ج ۱۵، ص ۳۲).

به هر روی اساساً نیازی به ذکر این جمله نبوده و به نظر می‌رسد مؤلف محترم، قائل جمله را نمی‌شناخته‌اند.

۳. واژه حمراء

مؤلف محترم در بحث فتح ایران واژه حمراء را چنین ترجمه کرده است:

«اساساً اعراب، عجمان را «حمراء» به معنای سفیدرو می‌خواندند»
(همان، ص ۱۲۵)

درحالی که حمراء به معنای سرخ‌روی می‌باشد و در مجموع عربها از سابق، ایرانیان را به صفت سرخ و سفید تعبیر می‌کرده‌اند.

۴. معنای جمله (حرقنی الولید)

مؤلف محترم در ضمن استقصای اوصاف رذیله ولید بن یزید می‌نویسد:

«از بدترین کردارهای او این حکایت است که گفته‌اند: زمانی این آیه را قرائت کرد که (وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ). وی از آیه اظهار تنفر کرد، قرآن را در محلی قرار داد و با تیراندازی به او این چنین سرود:

أتوعد کل جبار عنید *** فها انا ذاک جبار عنید
اذا ما جئت ربک یوم حشر *** فقل یارب حرقنی الولید
یعنی آیا تو جبار عنود را تهدید می‌کنی؟ من همان جبار عنیدم.
زمانی که روز حشر فرا رسید، به خدای بگو ولید را آتش بزن.^{۳۳}

نویسنده محترم "حرقنی الولید" را «ولید را آتش بزن» ترجمه کرده است، در حالی که معنای آن چنین است: «بگو ای خدای من، ولید مرا آتش زد.» بلکه اگر عبارت مزبور چنین بود؛ «حرق الولید» آنگاه ترجمه ایشان درست بود.

۵. از جمله نقص‌های ادبی می‌توان به واژه «یعرّب لسانها» اشاره کرد که بحث آن در تحلیل قتل کودکان گذشت.^{۳۴}

د) نقد ویرایشی

در این مورد اشکالهای فراوانی وجود دارد که بالغ بر صدها مورد است و اساساً کتاب حاضر از این جهت نیازمند ویرایش کلی می‌باشد ولی در اینجا پس از ذکر قاعده‌هایی، به بیان تفصیلی نکات ویرایشی در جدولی اقدام می‌گردد.^{۳۵}

۱- پسوندهای «تر» و «ترین» پیوسته نوشته می‌شود مگر آن که کلمه‌ای مختوم به «تا» یا مرکب باشد مثل پست‌تر، دلتنگ‌تر، یا آن که کلمه با پسوندهای پیش گفته، شکل نامأنوس پیدا کند، مثل سورمه‌ای‌تر که در این موارد، جدا از هم نوشته می‌شوند.

۲- درجایی که جمله قبل به تنهایی تمام است، اما جمله بعدی از لحاظ معنایی وابسته به جمله قبل است و به تنهایی معنای کامل ندارد، بین این دو جمله از نقطه ویرگول استفاده می‌شود (مانند ص ۵ س ۱۲).

۳- اجزای مرکب پیوسته نوشته می‌شود، (مانند واژه راهیابی ص ۱۷ س ۲۱) مگر در ترکیبها وصفی و اضافی مثل آستان قدس، وزارت ارشاد یا آنکه حرف آخر کلمه اول با کلمه دوم همجنس باشند، مثل آیین نامه، یا آنکه حرف اول کلمه دوم «آ» ملفوظ داشته باشد، مثل سیل آسا.

۴- ویرگول با (و) یک جا نمی‌آیند (ص ۱۷ سه سطر به آخر).

- ۵- در پاورقی همانند متن باید آخر سطر با نقطه پایان یابد. (مانند کلیه پاورقی‌های کتاب حاضر).
- ۶- چنانچه واژه‌ای معادل فارسی داشته باشد، باید از آن استفاده شود، (مانند واژه مغازی = جنگها) و اگر معادل فارسی ندارد، یا تاکید روی کلمه مورد نظر باشد، باید در پاورقی آن واژه توضیح داده شود.
- ۷- در صورتی که حرف (به) با کلمه بعد از خود روی هم رفته قید یا صفت بسازد، باید پیوسته نوشته شود (مانند واژه بوضوح ص ۱۸ س ۲۱ یا براحتی ص ۲۲ س ۸).
- ۸- قبل از حروف وصل مثل که، بلکه، زیرا، اما، لکن. و مانند، ویرگول نمی‌آید.
- ۹- جایی که روی کلمه یا عبارت خاصی تاکید شود، یا آن که بر جسته نکردن آن موجب اشتباه خواننده شود، باید آن کلمه یا عبارت با گیومه برجسته شود (ص ۵۶ س ۱ «و فی کتاب/بان»).
- ۱۰- از استفاده افراطی ویرگول پرهیز شود، برای هر مکثی در عبارت نباید ویرگول گذاشت و همین طور برای جمله‌های معترضه آن گونه که در زبانهای لاتینی معمول است. (مانند بسیاری از جملات کتاب).
- ۱۱- جمله‌ای که درون جمله دیگر پایان می‌یابد، تنها در پایان آن جمله ویرگول گذاشته می‌شود (ص ۲۰ س ۶).
- ۱۲- ارقام تاریخی حتما با علامت م (میلادی) هـ ق (هجری قمری) و هـ ش (هجری شمسی) مشخص شود، مگر جایی که تاریخ‌های شمسی و قمری یکی بوده، یا تاریخ شمسی در آن دوره کاربرد نداشته است که در این صورت به ذکر (هـ ق) بسنده می‌شود. (مانند تمامی ارقام تاریخی به کار رفته در کتاب).
- ۱۳- علامت جمع (ها) پیوسته نوشته می‌شود، مگر پس از «ها»ی ملفوظ و «ها»ی بیان حرکت مانند تشبیه‌ها، خانه‌ها.
- ۱۴- همزه مکسور پس از مصوت بلند الف میانی (ا) در کلمه‌های عربی رایج در زبان فارسی به صورت «ی» تلفظ و نوشته می‌شود (مانند جایز، طایف و نیز ص ۳۱ س ۱۳ و ۱۵ مداینی).

۱۵- همزه اضافه «ء» در فارسی «ی» تلفظ می‌شود و باید به «ی» تبدیل شود هرچند در ابتدای کتاب تا چند صفحه این کار دنبال شد اما موارد بیش از حد انتظار بود از این رو از ادامه آن صرف نظر و فقط به تذکر بسنده شد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- مومن آیینۀ برادر مؤمن‌اش می‌باشد.
- ۲- محبوبترین برادرانم کسی است که نقص‌هایم را به من هدیه کند.
- ۳- سپس مقدم‌ترین خواص در نزد تو گویاترین آنها باشد، درباره حق اگر چه تلخ بوده باشد.
- ۴- رسول جعفریان، سیرۀ رسول خدا، ص ۶۴۱، به نقل از السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۴، ص ۹۲۷ و سبیل الهدی و الرشاد، ج ۵، ص ۵۵۷.
- ۵- همان، صص ۵۲۰ و ۵۲۱، به نقل از المغازی، واقدی، ج ۱، ص ۳۰۵ و انسباب الاشراف، بلاذری، ج ۱، صص ۳۲۲ - ۳۳۱.
- ۶- میرزای قمی، قوانین، نقل از علی دوانی، تاریخ اسلام از آغاز تا هجرت، ص ۸۶.
- ۷- رسول جعفریان، سیرۀ رسول خدا (ص)، مقدمه تحت عنوان «درآمد».
- ۸- جهت اطلاع بیشتر رک: بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۲۷۱.
- ۹- سیرۀ رسول خدا (ص)، ج ۱، ص ۶۷۲، به نقل از البدایة و النهایة، ابن کثیر حنبلی، ج ۵، ص ۲۱۳.
- ۱۰- به نقل از هدایة السعداء: ص ۳۹۶ و ۳۹۷.
- ۱۱- الغدیر، علامه امینی، ج ۱، ص ۳۹۸، به نقل از وسیلة المآل، ابن کثیر، حدیث الغدیر.
- ۱۲- تاریخ خلفا، ص ۱۴۴، به نقل از الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۶۴.
- ۱۳- تاریخ خلفا، ص ۳۹۳، به نقل از رسائل الجاحظ، الرسائل السیاسیه، ص ۳۴۴.
- ۱۴- همان، به نقل از تثبیت دلائل النبوه، ص ۵۳.

۱۵- زمانی که بعد از آغاز وحی سه سال بر رسول خدا گذشت، خدا [آیه] «فَأَصْدَعُ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضُ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» را نازل کرد و رسول خدا (ص) بیرون آمد و بر روی حجر ایستاد و فرمود: ای جمعیت قریش و ای جمعیت عرب شما را به عبادت خدای متعال و کنار نهادن شرک و بتها دعوت می‌کنم

۱۶- مسد/ ۳- ۱ «بریده باد هر دو دست ابولهب (و مرگ بر او باد) (۱) هرگز مال و ثروتش و آنچه را به دست آورد به حالش سودی نبخشید (۲) و بزودی وارد آتش شعله ور و پرلهب می‌شود (۳).

۱۷- سیره رسول خدا (ص)، ج ۱، ص ۶۳۸، به نقل از المغازی، ج ۳، ص ۹۰۵ و سبل الهدی و الرشاد، ج ۵، ص ۴۸۸.

۱۸- جوامع الجامع، جلد ۳، ذیل آیه مورد بحث؛ متن حدیث در آنجا چنین است: "کل مولود یولد علی الفطره حتی یکون ابواه همالذان یهودانه و ینصرانه".

۱۹- بنا به نقل سیره‌نویسان و مورخین، آن روز سپاه مسلمین، در مقابل قبیله سرسخت هوازن غافلگیر شده و جز اندکی، رو به فرار نهاده بودند (ر.ک: سیره رسول خدا، ج ۱، ص ۶۳۸).

۲۰- در نسخه موجود از کتاب سبل الهدی و الرشاد که دارای اعراب نیز می‌باشد، چنین ضبط شده است: «... کل نسمه تولد علی الفطره حتی یعرب عنها لسانها فابواها یهودانها او ینصرانها.» همان، ج ۵، ص ۴۷۸.

۲۱- منظور از نقد روشی آن است که شیوه نگارنده کتاب بر شتابزدگی و سرعت در نگارش است از این رو کم دقتی در اسناد، تمسک به اسناد اهل تسنن و گاهی ذکر نکردن سند و مرجع و متن‌های مهم تاریخی می‌باشد.

۲۲- سیره رسول خدا (ص)، ج ۱، ص ۶۶۵، به نقل از المغازی، ج ۳، صص ۱۰۸۲ - ۱۰۸۰ و الطبقات الکبری، ج ۱، صص ۱۷۰ - ۱۶۹.

۲۳- سیره رسول خدا (ص) ج ۱، ص ۶۲۸، به نقل از المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۷، صص ۴۰۴ - ۴۰۳، ش ۳۶۹۰۷ و سبل الهدی و الرشاد، ج ۵، صص ۳۵۷ - ۳۵۶، به نقل از حاکم نیشابوری و ابن ابی شیبه.

- ۲۴- سیره رسول خدا، ج ۱، ص ۴۵۷، به نقل از تاریخ تمدن ویل دورانت، ج ۴، ص ۲۴۱.
- ۲۵- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۸۰، نقل از موسوعه التاريخ الاسلامی، ج ۱، ص ۵۹۵.
- ۲۶- سورة انفال؛ متن آیه: «اذ کنتم بالعدوه الدنيا و هم بالعدوه القصوى و الרכب اسفل منکم ...».
- ۲۷- همان: ۴۸۰، در همین صفحه مصنف می نویسد: «صبح زود رسول خدا صفوف سپاه خویش را منظم کرد تا آن که قریش ظاهر گشتند».
- ۲۸- تاریخ خلفا، ص ۲۳.
- ۲۹- در مفردات راغب (ذیل ماده هجر، ص ۵۳۷) این جمله به کسی منسوب نشده و مصنف قبل از این، اصطلاح "روی" را به کار برده است، لکن در کتاب های لغت نظیر "العین" خلیل فراهیدی (ص ۱۰۰۳، ذیل ماده هجر) و "لسان العرب" ابن منظور (ج ۱۵، ص ۳۲، ذیل ماده) به عمر استناد داده شده است. (۱۴۰۴ ق)
- ۳۰- ر.ک: علوم العربیه، سید هاشم حسینی تهرانی، ج ۱، صص ۹۴ و ۹۵ و ۹۶. البته مصنف این معنا را مستقیماً برای باب "تفعل" ذکر نکرده و آن را تحت عنوان تکلف، بیان نموده و در پایان گفته است: «بعضی ادبا، این معنی (تکلف) را "تشبه"، تعبیر کرده اند، زیرا تکلف کننده خود را مانند واقعیت دار می نمایند».
- ۳۱- ر.ک: کتب لغت.
- ۳۲- ر.ک: مقدمه المفردات از سید محمد گیلانی.
- ۳۳- تاریخ خلفا، ص ۷۱۲، به نقل از مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۱۶ و تاریخ گزیده، ص ۲۸۶ و الحور العین، ص ۱۹۰ و بهج الصاعه، ج ۵، ص ۳۳۹ و الاغانی، ج ۷، ص ۴۹.
- ۳۴- ر.ک: ۳-۳ قتل کودکان.
- ۳۵- حدود شصت صفحه اول کتاب به شکل دقیق نکات ویرایشی متن مشخص شده و در صفحات بعدی تا پایان کتاب صرفاً مهمترین مشکلات ویرایشی ذکر شده است.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

آیتی، محمد ابراهیم، (۱۳۷۶)، *اندلس یا تاریخ حکومت اسلامی در اندلس*، مساجد اسلامی، دانشگاه تهران.

الامینی النجفی، عبدالحسین احمد، (۱۴۰۳ ق)، *الغدير فی الكتاب و السنه و الادب*؛ بیروت: دار الكتاب العربی، چاپ پنجم.

ابن سعد، محمد، (۱۴۱۸ ق)، *الطبقات الكبرى*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ دوم.

ابن منظور، محمد، (۱۴۱۸ ق)، *لسان العرب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم.

جعفریان، رسول، (۱۳۸۰ ش)، *تاریخ خلفا*، قم، نشر دلیل، چاپ اول،

_____، (۱۳۸۰ ش)، *سیره رسول خدا (صلی الله علیه و آله)*، قم، نشر دلیل، چاپ اول.

جعفری، محمدتقی، (۱۳۷۹ ش)، *حکمت اصول سیاسی اسلام*، ترجمه و تفسیر فرمان مبارک علی (علیه السلام) به مالک اشتر (نامه ۵۳)، تهران بنیاد نهج البلاغه مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

الحرانی، ابومحمد الحسن بن علی بن شعبه، بی تا، *تحف العقول عن آل الرسول*، الاعلمی.

حسنی، سید هاشم، (۱۳۵۳ ش)، *علوم العربیة*، تهران، نشر مفید، چاپ اول.

حسنی، علی اکبر، (۱۳۷۸ ش)، *تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ پنجم.

دوانی، علی، (۱۳۷۴ ش)، *تاریخ اسلام از آغاز تا هجرت*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ نهم.

الراغب الاصفهانی، حسین، (۱۴۰۴ ق)، *المفردات فی غریب القرآن*، مصر، دفتر نشر کتاب، چاپ دوم. سبحانی، جعفر، (۱۳۶۴ ش)، *فروع ابدیت*، نشر دانش اسلامی، قم، چاپ نهم.

شیخ طوسی، محمد بن الحسن، بی تا، *العهده فی اصول الفقه*، تحقیق محمدرضا الانصاری.

الصادقی، محمد، (۱۴۰۵ ق)، *الفرقان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار التراث الاسلامی، چاپ اول.

الصالحی الشامی، محمد بن یوسف، (۱۴۰۴ ق)، *سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد*، قاهره، دار کتاب المصری، بدون نوبت چاپ، تحقیق فهیم محمد شلتوت.

صدوق، محمد بن علی بابویه قمی، (۱۳۸۹ ق)، *الامالی و المجالس*، انتشارات نجف.

الطبرسی، ابوعلی الفضل بن الحسن، (۱۴۲۰ ق)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول.

الطبرسی، امین الدین ابوعلی الفضل، (۱۳۵۹ ش)، *جوامع الجامع*، به تصحیح ابوالقاسم گرگی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

الطبرسی، فضل بن الحسن، (۱۴۱۷ ق)، *اعلام الوری*، تحقیق مؤسسه آل بیت (علیه السلام) لاحیاء التراث، قم، آل بیت، چاپ اول.

فراهیدی، خلیل بن احمد، *العین*، بی تا، بیروت دار احیاء التراث العربی، چاپ اول.

فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، مجدالدین، (۱۴۲۰ ق)، *القاموس المحیط*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم.

مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳ ق)، *بحار الانوار*، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، چاپ سوم.

معرفت، محمد هادی، (۱۴۱۱ ق)، *تلخیص التمهید*، قم، لجنه اداره الحوزه العلمیه بقم المقدسه، چاپ اول.

یوسفی غروی، محمد هادی، (۱۴۱۷ هـ ق)، *موسوعه التاريخ الاسلامی*، قم، مجمع
 الفكر الاسلامی، الاولى.
 واقدی، محمد بن عمر، (۱۴۰۹ ق)، *المغازی، تحقیق دکتر مارسدن جونز*،
 انتشارات بیروت، موسسه اعلمی للمطبوعات.
 یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، (۱۳۷۳ ش)، *تاریخ الیعقوبی*، قم، الشریف الرضی،
 چاپ اول.